

می برمداز گزید گان خسدا
 جائے آمان حییم بعد و صلال
 بزر مین سک پھی کند عوو
 بزر مین کو مشیو و خفاسش
 چون بدان شاه حق شناسن سید
 کرد عالی رو ان ده و د و هزاره
 گفت مقصود من خدا و رسول
 زانکه عمر شریعت را ز خطا
 کرده ام صرف در مرجع و حجی
 همیز کفار ره چنان سخنان
 لا لان استفیض ما عطاه
 مانو دیه عوضن لا نر تا د
 هر چه دادیم باز نستاییم
 قطره از ما بس انگرد و باز
 نفت عکس ما دگر سوی ما
 گشت بینا قبول کرد درم
 هر چه آمد از و چه روچه قبول

آن حسد خاصه کا ہل نفس و ہوا
 جائی اپشان مقر قرب و صمال
 ز اسماں مہ سپے دہ پر تو
 ز اسماں خور ہی د رخش فداش
 قصه میح بو فراشش رسید
 از درم بجسی آن نکو کردار
 بو فراشش ندرم نکر و قبول
 بود ازان میح نے نواں عطا
 ہمہ جا از براۓ ہر سچے
 یا فتم بوسے این دریح عیان
 فائی خا لصت ا لو جه ا شد
 قال زین العباد و العباد
 زانکه ما اهل بیت احسانیم
 ابر جودیم بر شیب و فراز
 آقا یم بر پیر علا
 چون فرزدق بآن وفا و کرم
 از برائی خسداے بود رسول

بود ازان هر د قصدش الحق حق
رشحه زان سحاب لطف نواں
زان حریفم اگر رسد حریف
صادقی از مشائخ حسرین
کفت نسل مراضی حق را
که چرا پیش زو فرستاد
مستعد شد رضا کے رحم را
زانگ نزد یک حاکم جابر
ماوح اهل بیت در عرضی
موضعهم مو قفهم خدا کی شناس
از بجهیاد ایعتفا و میم پاک
دوستدار رسول ولی ویم
و هر من ز خاک ایشان بیت
همچو سلطان شدم ز اهل بیت
اے مولی ایم و مولی القویم
ست عشق اندعا شقان ایم
هم بود عشق صادقان درسم

می گنهم من هم از فرز و قوق
که رسیدش بآن محبت است آل
بندم از دولت اپه طرف نه
چون شنید آن شنیده دولت زین
پس بوداین عمل فرز و قوق
بر نیا پر نجات یافته سعادت
مشت حق شد ریاض خواران را
کرد حق را برابر حق خواهی
درست خوبیشتن کند بعثتی
وزنه ایم بودایم. و هر آن
نیست از طعن کچ نهادم باک
دشمن خصم بر سکال دیم
رخت من از دکان ایشان آش
کشت روشن چنانچه من زینست
کان خصم ولا اخافت اللوم
لا خسافون نوشه ا للام
کے زکیر مذاققان ترس

ادهون ز ام و می دادند که این بزمی اولاد ام و این اور فیض از این ایام از این اوقایق است که این بزمی دادند

رسام معروف اهل عرفان است	این شر فرض است محفل بیان
فرض فرض است بزدگی غنی	فرض گر هست حبیب آل نبی
حضرت در پیان علم و خدم وجود و سخا آن حضرت	
و او در کشف حقایق حل و فنا و لطیف عبارت بحکم	
وضاحت با اخت مشهود معرفه است	

زهرا ز ثقات و عدد اعلام علماء محدثان است میگوید که ندیدم حق کی را در اولاد قریش بحسب از علی بن الحسین و او افضل زهرا بود و فیض ایضاً کان زین العابدین شفیع امواً مأکثراً حدیث عالیار فیعاً راجعوا علی جلاله بر جلالت قدر و فور علم و کمال آن حضرت در همه چیز اتفاق است و ایمان تے که ازان حضرت منقول است دلالت میکند بر اخلاق اصحاب او بعلوم خاصه

شعر

کیلا پری الحق ذ ول فیقت	ابی لاکتم من عسلی چواهه
ابی الحسین و صی قبله الحدا	و قد تقدم فی هذا ابوحسین
باقیل شست من تعید ابوثنا	ورب جو هر علم لوا بوج به
یزدان ایجح ما ماتونه حسنا	ولاستخل رجال مسلمون دی

در دایت گرده انداز اخیرت بسیار محمد خان مثل ابو سلمه بن عبید

و حکی انصاری و الزهرا ابوالزیاد و زید بن اسلم و اپیه ابو جهر محمد الباقر

لشکر خانه و بجهیزی

وغیرهم وگفت ابوگربن شیبہ اصح الاسمید کماروی الزہری من علی بن
 الحسین علی بیرون علی و هرگاه که در سفر میشد خود را پوشیده میداشت
 و اطمانت نسب شریف از گرسنگی دعوض کردند که یا بن رسول الله باشد
 این مصیبت فرمود بخواهیم که اطمانت نسب ز سول نداشتم بجزیره که آنرا خود
 برداش میدهم و هرگز اکه چیزی عطا فرمود خیمه میداد و بکسانی خدار نمی فرمود
 و با وجود احتیاج پیچ برای خود نمیداشت و همراه در راه خدا صرف
 مینمود و روزی که وفات یافت معلوم شد که قوت صد خانه اهل مدینه از طرف
 انجاب مقرر بود و بهم پناه میسر نماید و بعد وفات دیدند که در پشت بارگ
 بین هاست زہری آنجا حاضر بود و گفت بن رسیده است که آنحضرت
 آنست که شید برای کسانی که ضعیف فاتوان بودند و پر پشت خود بارگرد و میسر نماید
 و این بن ها ازان بار است و هرگاه برای میرفت پیچ طرف متفق نمیشوند بر جه
 جم شریف و عنصر طیعت از کثرت جهادت و شدت طاقت سخت و لاغر
 شده که بجزر وحاظم میچ باتی نبود در روزی پرسش حضرت امام محمد باش
 عرض کرد تا کجا نوبت خواهد رسید فرمود آیا تو جواب خواهی داد پرورگا
 من هر قدر که در راه خدا مرار بخی و محنتی و مشقی دلتی رسید مجبوه میباشد
 نزد من از دنیا و ما نیما اپیات

هرگاه او در عشق یا بد زندگی	کار او و پیوسته باشد بندگی
-----------------------------	----------------------------



لاجر م بشکرید از روی ساعتی این چنان در خشم دمی صردار شد	ذوق یا بد هر کسی در طبعه هر که از دیدار برخوردار شد
و از کلامات طیبیاب اوست قرب ما یکون العبد من عقیب شد اذا عقیب نزدیک میشود بند و از خشم خدا و قدریکه خود در خشم میمید و فرمودان صدقه البیت لطفی خشیب للرب يعني مخفی و اون صدقه فرمی بر خشم خدار از روی پرسیدند له سعید ترین کیست فرمود اذا رضی لکم حمل رضا و علی الباطل و اذا سخط لمم سخی به عن الحی معنی سعید نست که چون راضی بود بباطل راضی بود و چون خشم آید از	
	حق بیرون فرد و بیت
اگر خشم آید شش باطل نمگوید لی مرد هست آن از روی سعیت	
و من کلامته العافیة ملک خفی و من کلامه قنوطک خشم من ذنبک ناید از رحمت خدا بزرگ تر هست از گناه هر چند گفتگوار باشد ناید از رحمت و سعیت	
ارحام الرحمین نشو داشه چو الغفور رحیم	
دست در فتر اک آن رحمت نیند چون گنهه مانند طاعت آمری	اگر پنیین محسن نشاید ناید نمایند را خدا گردن زسته
در روایت است که فرمود بقول شد عزویل از اعصابی من علقمی من برقی سلط علیه من علقمی من لا یعرفتی حق تعالیه فرمود هر که از علقم من که مرد نباشد نافرمانی من کند سلط میکنم بران کسی را که نمیشناسد مراد میگیرد آن کوہ نمکین بگزیند	

بین خود میگیرد و بین خود میگیرد و بین خود میگیرد و بین خود میگیرد

رب العالمین بعید و سید است و از اکنون آنست که شخصی تهمت و بتان حضرت
بست که آنحضرت ازان پاک و بر عی پود در جوابش فرمود که اگر هستم من
چنانکه میگوئی پس استغفار میکنم بخوبی بکریا جل و علا و اگر غایتم خپا نکه گفتن چون
تراءید اپس برخواست آن شخص دو سه مردین مبارکش داد و معذرت خواست
و گفت اور و پدر من فدامی تو باعیشی تو چنانچه من گفتم تو پاک و نزهه و
تقدس هستی از انکه نیز بان آوردم از من در گذر و عفو فرمود غشید
تراءید اپس گفت آندراعلم اللہ حیث تجعل رسالت خدا او اناست هر چاکه بیخوا
میگرداند رسالت و نبوت خود را فی الواقع خاندان عالیشان آنحضرت
قابل رسالت و نبوت ولایت کرامت است روز سے مردی از اشقيا
در حق ایار کرام آنستند اسخنی ناسرا گفت فرمود اگر ایشان بین چنین بود حق تعالی
از ایشان در گذر و الاته از نود در گذر نظر

<p>بل زصد لکل کل غافل از نگیر تر کرد شان را خاص حسون ضاقه ان لطفت رحمه ان سوت صبر و اینجا نسب</p>	<p>تفنگ حمله از تینغ آههن تیر تر صحبه بده انبیا پا سند کران کمر شیطان است تمجیل و شتاب</p>

اوی پنجه و کارهای این را می‌دانند از اینها می‌توانند
که این را در زمین بگردانند و آن را بر سر خود نصب کنند
و این را در زمین بگردانند و آن را بر سر خود نصب کنند

لهم إني أستغفلك عن ذنبه وذنبه زناه وذنبه عصانه وذنبه مخالفه وذنبه مخالفة شرائعك
أنت أرحم الراحمين أنت أرحم الراحمين أنت أرحم الراحمين أنت أرحم الراحمين

یاعل ویا اہبیت الرحمۃ قال سہنامن قومنا بشر لقوم موسی علیہ السلام من کل فرعون
یز بھون انہا نا رسیمیون نسا نافلاندری صبا خامن سائنا د ہذا حقیقت بلا ریا
مردی عرض کر چکونہ با مراد کرد می علی بن الحسین علیہ السلام و ای ہن بخت
علیہم السلام فرمود با مراد ما ز جفا و ظلم قوم خود مانند با مراد قوم موسی علیہ السلام
است از بلای قوم فرعون که فرزندان اراکشند و زنان را برده کردند و با مراد
نمی شنایم و نہ شہانکاه را نیست حقیقت اور مادر اشکر ما میگوئیم بر فتحتما

وصبریں کنم بر جا ہا

چون محکم آمد بلاؤ بیم جان
از ان پرید ام شجاع از هرجان
که بلاسے دمت تطیر شواست
علم او بالائی تدبیر شماست
و حصل در بیان لشف و کرامات اخیرت علیہ السلام
که ما فرد معجزات حضرت سیده کائنات است

صلت لی اللہ علیہ وآلہ

آزاد گوارنست که زہری نقل کرده کہ عبد الملک بن مروان حکم کر کہ حضرت
زین العابدین علیہ السلام را رکنند و بر شام برند و جماعت بسیار بر
آن حضرت علیہ السلام موکل کرده بود من رفق و سعی بسیار کردم و از ایشان
رضحت گرفتم که آنحضرت را سلام کنم چون بخدمت آنحضرت رسیدم دیدم کہ
پائی بمارک آنحضرت را پر زنجیر پستند و قل بر گردان آنحضرت انداخته انماز

بہم

از شاهزاده آن عال بسیار گریت و گفتگو کاشن بجا بود و تو سالم می بود
حضرت فرمود که تو می پنداری کرد اینها بر من گرانی میکنند اگر خواهش می توانیم
از خود رفع کرد ولیکن من نیز هم کم که باشد با خوف آنی مخاطر من باید پس
دستها و پاها بخواهی از زنجیرها بپرون آورده که اگر خواهش پیش می توانم کرد
و باز دستها را پاها بخواهی خود را در فعل وزنجیر داخل کرد و فرمود که دو من می
بیشتر با ایشان خواهش رفتن بعد از چهار روز دیدم که توکلان آن حضرت
برگشته نمود در مردمین تنه خوش خضرت می گفتند من رفتم و حقیقت حال را از شا
سوال کردم گفتند کار این هر دو بسیار غریب است ما در تمام شب بیدار
بودیم و صراحت است می نمودیم و چون صحیح شد در محل نظر کردیم نعییر از غل
وزنجیر خود را در محل خودی نمی بینیم زهری گفت که من بعد از آن رفتم نزد علی بن ابی
او از من سوال کرده حال اخضارت را من بین واقعه را با و نقل کردم علی بن ابی
گفت در چنان روز که پاسبان ما در آنیان فتح نزد من آمد و گفت مراد
با تو چه کار است از آن خضرت علی پسر حلام خونی بر من مستولی شد که توستیم
نسبت باواراده کنیم پس گفت اگر خواهشی نزد من باش تا اگر امی دارم
گفت من نمی خواهش و بپرون رفت و دیگر اوران نمی بینم من گفت که علی بن
اعین علی پسر السلام چنان بیست که توکلان کرد او اراده در خاطر ندارد
و پس از مشغول عبادت پروردگار خود است عبد الملک گفت بیکوش غلی است

ادن از این نظر میگذرد که این اندیشه را در اینجا میتوان از دیدگاه اسلامی بررسی کرد.

شغل او و خوشحال او و خوشاشغل وزیر هرگاه که علی بن الحسین را میاد
یاد میکرد بسیار می گزشت و میگفت و گزین العابدین است و از آنچه میگفت
که روزی جوئی از عصافیر گرد و می گیشتند و باشگاه نمودند فرمودند
چنین میدانی که این عصافیر چه می گویند گفتهند نگفت تقدیس پروردگار
خود می گشند و قوت امروز خود می طلبند و از آنچه آنست که در میان شب سالمی
میگفت این الزہرون فی الدنیا و این الرغبون فی الآخرة و از جانب پیغمبر
ما تلقی و ازدواج که اورامی شنیدند و پیرامنی دیدند که ان علی بن الحسین است
و از آنچه آنست که روزی با جمعی زاده دموالی و غیر ایشان به حسرا
تشریف برده و پرسک چاشت سفره نهادند آهومی آمد و نزد پیغمبر اخضرت
ایستاد اخضرت فرمود من علی بن الحسین این علی بن ابی طالب اسم دارد من
فاتحه میبت رسول خدا است بیا و باما چاشت بخور آن آهومی خورد و باز کیمی
رفت بعضی از حضار مجلسی سرمند کرد که باز بخوان پس باز کلمه اول فرمود آهومی
آمد و خوردن آغاز نمود من له المولی فله الکل و از آنچه آنست که روزی
ناقد در راه کاملی میکرد و نیز فرت و پرسک بخواهایندن و عصافیر نمودند و گفت تیر که
پرسک و اگر نه ترا باین نازیانه و عصافیر ننم آن شتر پیز رفت و بعد از آن
کاملی مکرد و از آنچه آنست که روزی با صحاب خود در صحرائشته مود نامگاه و
آهومی آمد و حضور اخضرت ایستاد و دست خود پرسک می زد و باشگاه میکرد

لکه میں جوں
ارجمند اسما دی پریس
میں دوسرے سے کہا جائے
ارجمند بھنگی ہوا شد تا
میں جوں جوں جوں

ضار محليس عرض کردند یا ابن رسول شد این آهونچه میگوید فرمود می گوید که
فلان قریشی در روز بچه مر اگر فتح است و من از دیر و ز شیر به دی نمایم
ذر فل این قبیل خاتم اهل کاری آمد آنحضرت کسی افستاد تا آن قریشی را
آورده فرمود که این آهونچه تو شکایت می کند که بچه و پیرا گرفتی داشت آنوقت
و پیرا شیر نماده اکنون از من درخواست می کند که بچه و پیرا بازدهی تا شیر
و هر دست بازگرداند آن قریشی بچه و پیرا حاضر کرده داد و پیرا شیر داد
پس آنحضرت علیه السلام از آن قریشی درخواست تا بچه را به ما در ش داد
و آن آهونچه خود روان شد و با این میکرد عرض کردند یا بن رسول الله
علیه السلام چه میگوید فرمود شمارا دعا را خیر میکند جزو اکم ائمه و از انجمن ائمه
و عبد الملک بن مردان بچاج نوشته که از قتل بنی عبد الله طلب است بردار که
آل ابوسفیان در روم بالغ نمودند مدت ملک ایشان منقطع شد و آن نفع نداشت
پنهان بچاج فرستاد بر علی بن الحسین علیه السلام منکشف گشت بعدی الملک نوشته
فلان روز فلان ساعت مکتوتی چنین چنین بچاج نوشته رسول خدا صلح مرا
خبر داد که پسندیده خدا افتاده و ملک ترا ثبات داد و آن نوشته را
به غلامی داد و پیرا اصله خود را کرد و بسوی عبد الملک فرستاد چون
عبد الملک تاریخ آنرا موقع کن بخت خود یافت و ایشان که آن حق است
بسیار خوش شد و پیرا اصله آنقدر در هم که طلاقت داشت باز کرده فرستاد

۳۲۳

واز آنچه آنست که در طوات دست زنی و ردی برجبر اسود پسید هر چند
جهد کردند انجا باز نشد مردم گفتند که دستهای ایشان را می بازد
آنحضرت علیه السلام در انجار سید و دست مبارک خود برا ایشان ماید دستهای
ایشان کشاده شدند و وقتی دست آنچه آنست که بعد از شهادت حضرت امامین
علیه السلام محمد بن الحنفیه پیش علی این حسین آمده گفت من عجم قوام دارم تو بزرگ تر
امم و با امامت سزاوار ترا مسلام رسولخدا این بده آن حضرت فرسوده
از خدا استغایت بر پسر دو عموی این حق توقیت کن و مگر با محمد بن الحنفیه بالغه کرد
فرسود ای عجم میان پیش حاکمی رویهم که میان ما و شاهزادگان گفت آنها کم کیست فرمود
جهر الاسود و هر دو پیش دی آمدند فرمود ای عجم سخن کو پرسخن گفت پسچ جواب
خیار آن حضرت دست بد عابر داشت و خدا امی تعالی را با سما و خلاص نجواند طلب
آنگرد که جهر الاسود را بسخن درآورد پس دنی بجهر الاسود کرد و گفت بمن آن
خدای که مواثیق بندگان خود را در تو نهاده است ماراجه کن که امامت د
وصیلت بعد از حسین بن علی علیه السلام حق کیست جهر الاسود پر خود بجهنیه خواخیز
نزدیک بود که از جامی خود بیفتند و به زبان عربی فصیح گفت که ای محمد رسولم دار
کرامات و رحمات بعد از حسین بن علی حق این حسین است و تناقیه و
کرامات کثیره شیره دهد و بنده پیروه ته افسوس شو احمد النبیة
فضل در پیان وفات آنحضرت

و میلکیت
میرزا نعمان این
نیزه بود
و پس از آن
آنچه از این
میلکیت
نمیشود
آنچه از این
میلکیت
نمیشود

در شبی که وفات می گردند فرزند خود امام محمد باقر سفرا فرمودای پسر برای
من آب و صنو بیار آنحضرت آب آب آور و فرمود آب دیگر بیار که درین آجی نوی
مرده و آن شب تاریک بود چهار غ آور و ند موشی دران مرده بود پس
آب دیگر آورده و چهو مساخت و فرمودای فرزند امشب و خده من ارسید و
دانه رضیت مذکور خاطرداشت بحضرت امام محمد باقر علیہ السلام فرمودی قتل الخطا
تویی زین العابدین علیہ السلام مالک مدینه منوره شیعین و کان تقبل لما منتهی القضا کلثومین فیض
وفیل توفی ششم قیسیه شیعین و حاوین ثانی خسین ششم دفن بالباقع فی القبر الذی گھسی
بن علی شم دفن نہ القبر انبه محمد الباقر و این انبه جعفر الصادق و هو الا ان فی القبة الشیما
قب ربعاً من عبد المطاف وفات الحضرت علیہ السلام شردهم محرم الحرام سنه نود و چهار
و نزد عینی نود و هیج بود و نزد امامیه اشاعر شیری در روز دنی وفات آنحضرت
علیہ السلام خلاف ربعیار بعضی گفته اندر چهاردهم محرم سال نود و چهار هجری
واقع شده و شیخ طوسی در بست و پنجم محرم این سال ذکر کرده است بعضی نویغ
گفته و کلینی این مرتب اختیار کرده و این شیر شوب گفته که وفات آنحضرت
علیہ السلام در روز شنبه یازدهم یاد و ازدهم محرم از سال نود و هیج از هجرت
واقع شد و بعضی در بست و دویم محرم این سال ذکر کرده است در روز شنبه شریف
آنحضرت علیہ السلام نیز خلاف است اکثر زنجاوه و هفت سال گفتارند و کلینی
یکند معترض از حضرت صادق علیہ السلام روایت کرده است که حضرت علی

امن الحسین علیہ السلام را در وقت رفاقت پنجاه و هفت سال عمر بود و در
آنحضرت علیہ السلام در سال نوزده پنج هجری واقع شد و بعد از آن حسین علیه السلام
سی پنج سال زندگانی کرد و در کشف الغرام از آنحضرت روایت کرده است
که هر شریط آنحضرت پنجاه و هشت سال بود و بعضی پنجاه و نه سال نیز گفته
که مذاقی جلا ر العيون فرا ماقالو و اولاد امجاد آنحضرت یازده پرسونه دختران
و خزان سه دختر فاطمه و سکینه و خدیجه صاحب اولاد بودند و اسامی پسران
آنحضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیہ السلام وزیر و عبدالله و عمر و حسین
هو الا صفر و علی زین شمش سپر اولاد باقیانده والحسن والحسین الکبر والقاسم
وسیمان و عبدالرحمون و ازاد اولاد امام حسین علیہ السلام روزگر بلاد بجز
حضرت علی الا صفر زین العابدین باقی نمانده حق سبحانه تعالی از صلب
ایشان اولاد امجاد بیرون آور و و شرق و غرب از سادات عظام ملعو
ساخت وزیر پر پیش که اولاد کثیر و اشت منتقم حقیقی نامی و نشانی از دو
نگذشت و اشتر اصدق القائلین و صدۀ خود را که از پیغمبر خداصلی اللہ علی
علیه و آله و رسوره کو شرف موده بودیا اور داشت احظیانک الکوثر معین ترا
من اولاد کثیره بینی طیبر در دیبا و خیر کثیر و حوض کو شهود حقیقی طافر سو و مدان
شانینک هو الا بهترینی و شمن تو و میریه و منقطع النسل است اللهم احمدك
فی ذمة مجتبی ال مسلین در ذوق اشخاص قومهم القیام تمحیط جادیهم و عین الدین

باب الخاتمة

فی امام الاولیاء و مقتدی العلما و حجت اهل معاالت برہان اہ باب مشاہدہ گلہرستہ
حدیثہ مصطفیٰ برگزیدہ نسل علیہ مرتفعی ابو عیینہ محمد بن سعیی الفرضی الشافعی المحدث
الملقب بالباقر علیہ السلام دوی امام نجف است از زادیه شانزده علیہم السلام
اسهم شرفیش محمد وجہ لقب دی بہ باقر برداشتے مهارت و توسع دی و علوم و
کشف حکایت و قانون و لطائف و اشارات و روزنامات و مختیارات کتاب پڑھ
در رسول نو د وہو امام حلیل بارع مجتمع علی جلال اللہ و معدود فی فقہاء الحدیث

۱۵

ولادت اُنحضرت در مدینه روز جمکر سی و سوم ماه صفر سنہ سبع و هجیین من چهره
پیش از شهادت حضرت امام حسین علیہ السلام تسبیح سال است و ادرودے فاطمه
بنت الحسن بن علی که او را احمد عبید اللہ نیر میگفتند و آنحضرت بخوبی طرفین بود
و شب بزرگوار شن با امام حسن علیہ السلام و امام حسین علیہ السلام هر دو میر عبید
و اول علموی که از دو علموی بھر سید آن حضرت علیہ السلام بودند اولاد اُنحضرت
را حسنه و حسینی میگویند و نزد علامی امامیه در ولادت آنحضرت اختلاف است
شیخ طوسی ابن شمر آشوب و دیگران روایت کرده اند که ولادت شریف
آنحضرت در روز جمعہ پاسه شنبه غرہ ماه ربیع دا قع شد و بعضی سوم ماه صفر
نیز گفتند در مدینه مشرق در سال پنجم و هفت از چهره متولد شد کهند افی جبار العیون

لوده از آن دست کار بران زیاد نمایند و میتوانند
که این ایام را در خانه میگذرانند و میتوانند
که این ایام را در خانه میگذرانند و میتوانند

و در عرضی که بآمد که خواهد جلیل پرسید و باین قابل شد و شیخ طبری و ابن شاہر شوب
و غیر آنها هزار آثار کثیر آنحضرت ایوب عباد الله و ابو جعفر والقاب آنحضرت باقر
او شاکر و هادی و شهور زین القاب بود و رسول الله علی مسلم علیه وآلہ باین لقب
او را لقب ساخت روایت است از جابر بن عبد الله گفت که فرمود رسول خدا
روزی لوشکان تبعی خمی تلخی ولد ام الحسین بن عیاں محمد میر علم الدین لقب
آنها و فیضه فاقرا و من السلام یعنی قریب است که در خواهی یافت اے جابر
از فرزندان مرکار از اولاد امام حسین علیه السلام خواهد بود که لقب و باقر است
و علیم راجی شگاقدیر ای مردم شگرد نهستی پس سلام مایا و برسان و ازا آنحضرت
منقول است که بر جای برادر آدم و بر وحی سلام کرد مردم در وقتی که تماذی شده بود
جواب سلام من داد و گفت تو کیستی گفتم من محمد بن علی بن الحسین ام گفت پیش بیا
ای فرزند رسول خدا پیش آدم دست مر ابو سعید پس میل کرد ناپائے مراجعت
من پارگشیدم گفت رسول خدا اتر السلام گفته است من گفتم و علی رسول السلام
و رحمت الله و پیر کا تسلی گفتم این چون بوده است جابر گفت روزی پا رسول خدا
صلی الله علیه وآلله وسلم بودم مرأله گفت می جابر شاید تو بیافی تا آن و قدریکه ملاقاگنی
با یکی از فرزندان من کرد ویرا محمد ابن علی الحسین علیه السلام گویند خدامی تعالی
و پیرا و حکمت خواهد داد و پیرا سلام از من برسان و در عرضی روایت چنین که
که رسول اصلی الله علیه وآلله فرمود ای جابر فقاً متوجه از ملاقات و اندک خواهی

رسام

روایت است که درین حین چند روز جابر و قاتی یافت ابوالحق و عطای بن ابی ریاض
و عمر بن زینا والاعرج والزیری و فلانی کثیر از علم او کبار تابعین از آنحضرت
روایت حدیث کردند و سخا، می و مسخر احادیث از آنحضرت فلیپه السلام آورند
واز کلمات طبقهارت اوست من مثل قلبی ای الصدیق ای عذر و جل شفاعة عما سواه
هر کد در آید در دل وی دین خدا شجاعت اعذتیاد کامن باز نمی‌اردا و راز ناسوی
دیگر خدا بخوبی دیگر اتفاقات غیر نسبت شعر پیرانه فضله از ضد با پنهان شب کردند و خوب قزوین
پیام و فرمود آنحضرت ای ابا القبیلی ای ربانی موده و اکثر هم موه نهان نسبت
ذکر دک دل ان دل رت عاذ رکیمیات کا تقوی و ای خونه و قلای بکار دشید و خالق
ذلک چونکه تقوی نسبت دو دسته بود ای حق ای شاید مرد و مست عقل ای چون حق خس
حکوم تو شد پس خود سالار ای خود درمه شدند و تفسیر قول خدمت عز و جل فیمن کفیر بالظاهر
و یوسفین باشد فرمود کلمه شغلکه عن معنا معتبر المعن فموتل غدیر که یعنی هر چیز که باز داشت
نمای از مشاهده حق آن بست را هنر شعر کی کو غافل از حق یکسان است به دران فهم
کافرست امانان آنده فرمود سلاح الیام قیچ الکام سلاح ایمان و شتنی وزیان و لرزی و برقی
است و فرمود یابنی یاک ولکل و لکل و لکل ای قاتما منقطع کل شی هی سپر باز داخود را کهستی
و که ای حق ما خوشی و لشکی که اینها کلید همه بدینها هستند و در عین هیئت کشته هر چند سپر و فصل
شف و کرامات آنحضرت نه بجهت بست کرد در عین هیئت کشته هر در آمیلکن قدره از بجهت
همی و دیگری از ثقات گوید که روزی با خضرت علیه السلام برادر شناسم عن بدل لاله که دیگر نهیم

میتوانند پس از این مدت از آنها برخورد کنند و اگر همچنان خسته نباشند آنها را میتوانند باز خواهند کرد

که نیز این مکان را خواست

از آن عده میان این افراد این زید

بهم

بهم

بهم

وقتیکه نبایی آن میگردند حضرت فرمودا بین خانه خراب خواهد شد و خاک این را از سینه نقل خواهند کرد و مستکمای این نبایی ظاهرا خواهد شد من ازین سخن تعجب کرد و گفتم که داریشام را که تواند خراب کر دچون هشام مرد ولید بن شام امر کرد که آن خانه را چنانچه پس خراب کر دند و خاک آن را بپرون برد و مستکمای بنا نمایان شدند و آنچه حضرت فرموده بود بظاهر پیوست و از آنجلاشت که روی اوراق برادر خود زید بن علی الحسین فرمود و اشد که این در کوفه خروج کند و ویرا برادر کشته بعد پنده است آنچه فرموده بود ظاهرا گشت و از آنجلاشت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خبردا که برادر تو عبدالله زد و باشد که دعوی امامت کند و مردم را با خود خواهد گذاشت از عمر او کوتاه خواهد بود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید که عبیدالله دعوی امامت باشند که وجدان نباید پسند کنند پدر بزرگوار گفت بود و از آنجلاشت که فیضانین مطر پاراده سوال جواز نمازن افغان پر محل بودست شروع رفت چون در آمدند آنکه سخن کویه حضرت فرمود کانل الله یحیی علی راطنه جبت توجیت به و از آنجلاشت که افاضه معلوم برعالم حنی فرمود و ایشان بخدمت فیضد جبت میر سیدند و از طلاق و حرام می پرسیدند یعنی از عدل می گوید که اجازت خواهیم کرد باید جعفر محمد بن الحسین علیه السلام و رأیهم مردمان لغتند که تعییل کمن نزد او جماعتی اند از اخوان که مشغول بیدایت ایشان است بعد ازان دیرم که دوازده مرد از نزد اخضرة علیه السلام بپرون آمدند قباهاست که

و موز ناور پا مسلم کردند و گذشتند بعد از آن من بخواب او رفت و عرض کرد
لاین جماعت که از پیش تو بیرون آمدند ایشان را من شناسیم فرمود که این برادران
شما اند از جن عرض کردند ایشان برآنحضرت علیه السلام ظاهراً همیشه ند فرمود آری
همچنانکه شمامی سید و از حلال و حرام میپرسید ایشان همی آیند و کسباً مل مینی
میگشند و از اخبار آنست که خصیه به در خانه آنحضرت علیه السلام رفت و در یک گفت
لیز کی بیرون آمدان شخصی است خود برقی افتش زد و گفت که به سوای خود خبرها
بیسان آنحضرت علیه السلام از دزدی خانه آواز داد و درون در آئی مادر میاد
تراعرض کرد که من بآن کمیز پر میگشند و شیده بودم فرمود راست میگوئی اگر شما
نمیگشان بپرسید که این دیوار را پیش از بشار ما حاجی بند خان را پیش از بشار شما پس میان
مادر شما چه فرق باشد زیبار بار و گیرا میخپیں لیکن و از اخبار آنست که جبار دا بلیه
روزی بخواب حضرت آمد فرمود چرا بپرس آمدی عرض کرد که سفیدی برس
پیداشده که خاطر امشغول میدارد حضرت فرمود بمن نجای بوی مزود است
بارگ خود بروماید سفیدی فائی شد و سیاهی مزود اگشت آئینه بوی داند
و مید که موی وی سیاه شده است و از اخبار آنست که ابو عبیر که بصره مکفوف بود
روزی بخدمت حضرت آمد و عرض کرد که شناذر تیت پیغمبر میحضرت فرمود آری
گفت پیغمبر صلح و ارشت همه مفهاین هست حضرت فرمود آرس علوم ایشان بپرس
گرفته است ابو عبیر گفت شما نیز بپرس ارشت گرفته میکنید علم پیغمبر افرمود آرس علی بول عبیر گفت

شماراً قدرت هست که مرده را زندگیند و کورما در زاد و برص را امیر گرداند
از کوری و برص و خبرگزینی مردم را اپنخه در خانه ای خود بخورد و ذخیره می نماید فرمود
آرسی با ذهن اشد تعالی بعد از آن اخترت با پسر عیین گفت که پیش غشیم سر اپصیه
پیش اخترت نشست وست بهارک خود را بر رومی او فرود آورد و دلیحال پیش
بینیگشت چنانکه کوه و دشت و زمین و آسمان را بچشم خود دید بعد از آن وست به
بر روی شال مید جال خود بازگشت حضرت فرمود ازین دو حال کدام را بخواهی
آزاد که چشم تو بینا باشد و حساب تو بر ضد اتفاقات باشد یا آنکه چشم تو نابینا باشد
و چیزی داشته باشد روی ابو عصیر عرض کرد ما بینا باشیم و بخیاب پیشست در آینه

آیات

ازند و گرد و از نسون آن عزیز	امه و ابرص چه باشد مرد و بزر
داسن آن نفس کش را سخت گیر	پیچ چکش نفس را جذل پیش
و از انجلا انت که را وی میگوید که قریب پنجاه تن در خدمت حضرت بو دیلم ناگاه شخنه از کوفر در آمد حرفه او آن بود که دانه خرا را فروختی روی اخترت علیه گزد گفت که فلان کس در کوته چنین گمان دارد که با تو فرشته است که کافرا از مومن و محاجان و دوستان ترا از اعدائی توجده ایسا زد و ترا با شنا سا می گرداند حضرت از دی پرسید که حرفه توصیت گفت گند می فروشی فرمود پیغ میگوئی گفت گاه گاه جوی فروشی فرمود چنین نیست بلکه حرف تو که نست که دانه خرا میگرد	

آن شخص گفت که ترا باین که خبر گرفت من دادم که فرشته ایست ربانی که مرا شناسایی کردند
پر و سرت من و عدد من و تو نخواهی هدید که بلان علت را اوی میگویند که که فرمودند
واز احوال آن شخص پسیدم گفتند که او در شب بهمان صلت مرده که حضرت فرموده بودند
واز آنچنان آنست که بیک از ثغقات میگویند که در میان تکه و دیگر بودند ناگاه شکلی خوبی
طاهر مدشدر دگاهی چنان چون نزدیک رسیدم دیرم که کو ذکی است ہفت سال یا
ہشت سال بر من ملام گفت جواب دادم بعد ازان گفتم از کجا ہے آئی گفت
از جانب خدا گفتم کجا میردی گفت بسوی خدا گفتم چه تو شهداری گفت تقوی
کفم کبستی تو گفت مردی عزی قریبی باشم علوی میگفت ازان ہبی خواهد که مضمون
میگفت که من ماق کو شر م دبوار و آن حوض کو ڈر تو شهید ہم ہر سار کتفت از من
رسید فلاح و رستگاری یافت و سیکم از نعمت احمد و مکثت بنا ایمد می برد گرفتار گردید
و فرمود که من بن علی بن حسین ام را اوی گوید چون بازگردیدم دیراند رسید ام
که آسمان بالا شد پابزر می فرو رفت و از آنچنان آنست که روزی بر اشتراک سوار بود ناگاه
گرگے از بالائی کوه فرود آمد تا نزدیک اخیرت رسید آن حضرت اشرف خود را بخاشت
گرگ دست پیش زین اشتراک نداد و با آنحضرت سخن گفت و ان حضرت گوش میگرد پس
بگرگ فرمود برو و خصت شو چنان کرد میگویی گرگ بر قت و بحضوران
فرمود میدانید که چه می گفت عرض کرد که اللہ و رسوله و این رسوله اعلم فرمود که
گرگ گفت جنت مرادرین کوه و روزه سخت گرفته است دعا کن تا خدا و پیر اخلاصی

بین ایام زرده بیان میکنند
و میگویند که این ایام زرده
میتوانند از این میان میگذرد
که این ایام زرده میتوانند
از این میان میگذرد

و هیچ تن را از شل من برد و سرت توسط نگرداشد من گفتم که من عاکر دم
واز آنجله آنست که روزی شخصی از آنحضرت پرسید که ما حق المون علی اشده گفت
آن شخص که آنحضرت روئی خود را از من بگردانید و سه بار تکرار را زان سوال کرد
پرسیوم گفت حق مون بر خدا است عالی آنست که اگر آن نخدر را گوید که بیا بیا پژوه
در آن نخدر که اشارت بان کرد تظریکردم و پدرم که در حرکت آمد تا بیا پیبوی و می
آنحضرت اشارت کرد که بجایی خود قرار گیر که بین سخن آمدن ترا نخواستم و آنجله آنست
که داد و بین سیاهان و منصور و اتفاقی نجده است آنحضرت علیه السلام آمدند و داد و
پیش از نخضرت آمدند و اتفاقی جایی دیگر نشست آنحضرت فرمود و اتفاقی چون پیش
بیا مرد داد و عذری گفت آنحضرت فرمود که غافریب و اتفاقی دالی ام خلق شود
و عمر را دیابد و چندان کنوز جمع کند که پیش از روئی نگرده باشد داد و بمناسبت
وانزا با داد و اتفاقی گفت و اتفاقی پیش از نخضرت آمد و عرض کرد مراجع از آن پیش نه
پازدراشت مگر تعظیم و اجلال تو پرسید که آن چه سخن بود که داد گفت فرمود
راست است و چنان خواهد شد و پیش از پرسید که مدت ملک ما بیشتر باشد یا پذیرت
ملک بنی اسرائیل فرمود مدت ملک شاد را زیر باشد و هر آئینه بگیر عزم ملک را کوکان
شما و بآن بازی گفتد چنانکه با گوئی کنید از پوران میان چنین چنین رسد و مدت
چون ملک بد و اتفاقی رسید از فرموده حضرت عجب کرد خود را از آنجله آنست که شخصی
بر درسته آنحضرت آمد و پر ادستوری نداد و پیگران را مستور شد و داد

لهم اغفر لمن عذر لمن عذر لمن عذر لمن عذر لمن عذر
لمن عذر لمن عذر لمن عذر لمن عذر لمن عذر لمن عذر

آن شخص ندوی گهین بخانه خود باز رفت و تمام شب تفکر ماند و خوابش نیامد و با خود گفت
اگر بجماعت مرجعیه باز گردم ایشان حنین میگویند و اگر بقدر یه پردم ایشان حنین میگویند
و اگر تو بحیره یه چین و اگر بزر یه چین و سخن همچ یک بی فساد منیست درین فکر بود تا
با هم نماز بامد او لفتنده ناگاه آواز آمد که کسی در میکو پدغافتم کیت گفت رسول
محمد بن علی بن الحسن آن شخص بیرون رفت رسول گفت که ترا محمد بن علی بن الحسن علی السلام
میخوانم را جا بهت کن آن شخص جامه پوشید و بجهدت آنحضرت رفت چون بر آنحضرت در آمد
فرسود لے فلان نه برجیه باز گرد و بقدره یه و نه نبه ید یه نه بحیره در یه چاپ زگرد و در طرق

۱۰

سایه شاهان طلب هر دم سه تا پیشتر ز آن را
نخواهد شد این بود و خیره کتب روایات معتبر بسیار در گذشت و کرامات
آن فرزند استاد ابرار منقول است و طالب صادق را می‌نقدر کافیست

فصل در میان فات آن خست

روزی بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود از مرد هم من چیزی نداشت
حضرت امام جعفر صادق می فرماید چون آنحضرت علیه السلام وفات یافت حساب کرد چشم
پنجمال شده بود بی زیادت و لفظان پنچاه فرموده بود آنقرب رحمان در روز وفات
آنحضرت به امام جعفر صادق وصیت فرمود که چون بسیرم تو مراعتل ده چرا که امام
جز امام غسل نموده و دیگر آنچه و صایایی لائون حال مناسب و بود فرمود وفات

لهم اهدنَا صراطَ الْمُسْتَقِرْ وَأَنْهِنَا عَنِ الظَّالِمِينَ

آنحضرت علیه السلام در مرتبه متوسط سنه میصد و چهار هجری و بقول حبی بن معین سنه
میصد و شاهزاده و بقول واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری آنحضرت مام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که عمر شریف پنجاه و هشت وزن عضو پیغامبر دارد
و در بقیع در قبری که در ان پدر و عمه و حسن مجتبی است مدفن کشته و نزد عمار
اما میله هم اختلاف است و مشهور آنست که وفات آنحضرت در سال هجدهم رحیمه و هم
هجری بود و بعضی صد و هفتاد هم و بعضی صد و شانزدهم نیز گفتند اندر وفا
وفات آنحضرت را ذمیح گفتند و بعضی ما در بیان الآخر و شیوه شهید و زمان لغتنم
که وفات آنحضرت در روز و شبینه پانزدهم ذیحجه بود و مشهور آنست که هزار هزار
آنحضرت در وقت وفات پنجاه و هفت سال بود و با جد خود حضرت امام زین
علیه السلام چهار سال مانده و با پدر خود سی و چهار سال و درت ایام امام حضرت
نو زده سال بود و بعضی مدت حیات آنحضرت را پنجاه و هشت سال نیز گفتند اندر
و در کشف الغمایه محمد بن سنان روایت کرد که ولادت آنحضرت
پیش از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به سه سال شده بود در وقت
وفات پنجاه و هشت سال عمرداشت و وفات آنحضرت در سال صد و چهار هم
هجری بود و با پدر خود علی ابن حسین سی پنجاهم در ماه کمر ماند و بعد از وفات
پدر پزیر گوا خود نو زده سال زندگانی کرد و کلینی بینه معتبر از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که وفات آنحضرت علیه السلام در

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
أَللَّهُمَّ إِنِّي أَنَا عَبْدُكَ
وَلَا أَنَا لِأَنْفَسْ مَنْ يَعْبُدُ
كُلَّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
أَنْتَ أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ
أَنْتَ أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

در سال صد و چهارده بود و سن شریعت آنحضرت پنجاه و هفت سال بود مدت
 امامت آن حضرت نوزده سال داد و ماه بود و این با پیوی و دیگران ذکر کردند
 که شهادت آنحضرت به امر ابراهیم بن ولید واقع شد و آنحضرت را سُمُّوم گردانید
 و بعضی از شام من عبید الملک را نیز لفظة اندرد به روایت قطبی و ندی شهادت
 آنحضرت صلواة اللہ علی بنینا و علیہما عبید الملک بود و مخالف اقوال مشهور و
 تواریخ مذهبی طه و شاید ازان روایت بشام افتاده باشد و قبر مقدس
 آنحضرت صلواة اللہ علی بنینا و علیہما با تفاق در بقیع است و در پلومی پر رو
 و جید بزرگوار خود حضرت امام حسن علیہ السلام و کلینی بسند معتبر روایت کردند
 که چون حضرت امام محمد باقر بدار بقا حلست فرمود حضرت امام جعفر صادق هر شب
 می فرمود که چراغ می افروختند در آن جمجمه که آنحضرت علیہ السلام در آن جمجمه
 وفات یافته بود گهذا فی جلا العیون و در بعضی کتب ایشان آورده که وقتی
 آنحضرت در ماه ربیع الاول و نزدی بعضی ربع الثانی و حدیث ابی نصری الججزی
 این دو قول میکند زیرا که بنابر مشهور و تسلی که وفات حضرت امام زین العابدین
 علیہ السلام خارج از ماه محرم بود پس انقضای دو ماه لاصح حال آخر بیطل اول خواهد
 و اشد اعلم بالصواب هر اماقا لوا

باب ششم

در احوال قبله ارباب شریعت و کعبه اصحاب طریقت کثاف سرازیر و مسین کاتر

لهم إني أتوسل إليك بذريعة إيماننا بك وآتاك عذرنا على ما نحن فيه من ذنب وغباء
لأننا لا ندري ما في ذاتك ولا نعلم شيئاً عنك إلا ما علمتنا به من كلامك العظيم
وآتاك عذرنا على ما نحن فيه من ذنب وغباء لذلة عقولنا وقلة دراية عقولنا
لأننا لا ندري ما في ذاتك ولا نعلم شيئاً عنك إلا ما علمتنا به من كلامك العظيم

ومن مسنداً ما مت در رحمة سور فائق ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام

فصل

ولادت اخضرت عليه السلام در مدینه منوره سنه هشتاد و سه هجری بود و تزد
بعضی قزو و شبهه هفته هم پیش از العمل او و لم فرموده هفتاد
عبدالحق بن ابی بکر و دلکه طالع صادق لقد ولدی ابو بکر مرقین و کنیت اخضرت ابو عبد شده
وقبل ابوعسیم ول القاب اشر الصادق بعد قه فی مقاله وزیر و علمائی ۱۱ میه
اختلاف است در ولادت اخضرت موافق مشور در رسال هشتاد و سه هجری بود
و بعضی سال هشتاد و کشش نیز گفته اند و بعضی هشتاد گفته و شهزادت که در هفتاد همراه
ربع الاول بود و غرہ ماه ربیع نیز گفته اند و وزیر و لادت راجحه و بعضی
دو شبهه گفته و سه مبارک آخضرت جعفر بود و کنیت او ابو عبد الله والقاب
اخضرت صابر و فاضل و طاهر و صادق بود مشهور ترین القاب اخضرت صادق
است و آخضرت میانه بالا و افروخته رو و سفید بین و کشیده بین و مُوَهَّهَه
او سیاه مجعد بود و بر خود روپیش خال میا هی بود و در بعضی کتب و رده که ولادت
آنچه با براتفاق کلینی و تندیسیه ثلث و ثمانیین از هجرت بود و اشرافات که هفتاد هم
ماه ربیع الاول بود و بعضی غرہ ربیع گفته اند ہذا ما قالوا و اتفاق کرد نماین
قدروا مامت و ظلمت و کثرت ملوم و وقت کلام آخضرت پدر جه رسیده بود که
که حسنه ای طوم که بر قلب منور ایشان افاضه فرموده از درک آن افمام فخل